

فرهنگ نقد و خود انتقادی در اسلام

علامه مرجع آیت الله العظمی سید محمد حسین فضل الله

ترجمه: محمد جمعه امینی

نقد چیست؟

در کتابهای لغت معانی متعددی برای نقد شمرده اند ولی دو تای از آنها با موضوع این نوشتار مرتبط است:

۱. تشخیص درهما و دینارهای خوب از بد. وقتی گفته می شود: "نقدت الدرهم و انتقدتها" یعنی درهماهای تقلبی را بیرون کشیدم.

۲. عیب یابی و شکافتن و خارج کردن. پس وقتی گفته می شود: "نقدت رأسه باصبعی" یعنی آن را زدم. برای این هم گفته ابودرداء را ذکر می کنند که اگر مردم تو را نقد کردند آنان را نقد کن و اگر تو را رها کردند تو نیز آنها را رها کن. یعنی اگر تو را مورد عیب جویی و غیبت قرار دادند تو نیز مقابله به مثل کن.

شاید معنای دیگری که از واژه نقد شیوع و گسترش بیشتری دارد، پیگیری کارهای ادیبان و هنرمندان و دانشمندان و نشان دادن اشتباهات و پخش آنها به قصد افشاگری یا آموزش باشد. این معنا در دوران ما رواج دارد. اگر در جایی واژه نقد به کار رود به معنای شکافتن و نشر عیوب و منایع است.^۱

از این رو در بسیاری از جوامع، نقد یکی از نشانه های دشمنی و عداوت و راهی برای اهانت و اذیت کردن به شمار می آید. زیرا نقد این است که عیوب فردی جستجو شود تا از باب تحقیر یا رسوا کردن به مردم نشان داده شود. اما شاید معنای لغوی اول منظور از واژه نقد در اصطلاح جدید و نیز اصطلاح بیشتر متقدمان را بهتر برساند. زیرا معنای جستجو و ارزیابی و تشخیص و قضاوت کردن در آن نهفته است.

اگر به گفته های ناقدان مطمئن توجه نماییم می بینیم که آنان در تعیین و تعریف نقد یا ذکر خواص و کارکردهای آن، از این معانی فراتر نرفته اند. پس نقد به معنای بررسی و تفسیر و تحلیل و ارزیابی اشیاء با چیزهای مشابه یا مخالف و سپس حکم کردن بر آن با بیان ارزش و درجه آن است. این امر در چیزهای حسی و معنوی و علوم و فنون و همه چیزهای مرتبط با زندگی صورت می گیرد.^۲

ما در اینجا می خواهیم از نقد و خود انتقادی در اسلام سخن بگوییم و نمی خواهیم در این رابطه به یکی از دو معنا خود را محدود کنیم. زیرا در احکام اسلامی برای هر کدام از آنها موضعگیری داریم. چرا که هر یک از آنها بیانگر نشانه زنده ای از نشانه های رفتار انسانی در زندگی است.

بعضی از افراد بر این نظر هستند که فرایند نقد به عنوان نتیجه طبیعی کینه و بغض منتقد در باره دیگران، یکی از ابزارهای رسواگری و تخریب و تحقیر و ویرانگری می باشد. اما بعضی دیگر بر این عقیده هستند که نقد فرایندی برای ارزیابی موضعگیریها و تصحیح رفتار است. برای این که بر اساس تمایل ذاتی به سازندگی و تثبیت و پایداری در راه حق، هر چیزی سر جای خودش قرار گیرد و به هر عملی ارزش واقعی اش داده شود و اشتباه از درست و سالم از فاسد گردد .

از آنجا که در زندگی هر دوی این نمونه ها وجود دارد، باید هر دو را داشته باشیم تا آنگاه که می خواهیم در راهی قدم بگذاریم به خوبی بدانیم که چگونه می توانیم گامهای خود را از انحراف و رفتن در راه غیر خدا حفظ کنیم.

نقد رسواگرانه

اما در باره نقد به مفهوم عیب و شکاف و مجروح کردن و دیدگاه اسلام در باره آن باید گفت که احکام زیادی در احادیث راجع به غیبت و عیب جویی و بهتان و تفتیش در عیوب و لغزشهای مسلمانان و چیزهای دیگری که نقطه مشترکشان تلاش برای شناسایی عیوب و نقائص انسان و سپس به رخ کشیدن آنها یا سخن گفتن از آنها در نبود فرد است به گونه ای که راز او را بر ملا سازد و از قدر و منزلتش بکاهد، وجود دارد.

برای روشن شدن موضوع، باید در ابتدا با طرح چند علامت سؤال، جزئیات مسئله را مورد موشکافی قرار دهیم. تا با معلوم شدن پاسخها، شاخصه های این بحث به خوبی روشن گردد.

أ - اسلام چگونه به زندگی خصوصی افراد نگاه می کند؟ آیا آن را منطقه ممنوعه ای می داند که ورود و نزدیک شدن دیگران به آن و بالا رفتن از دیوارهای آن جایز نیست؟ یا این که آن را منطقه گشوده ای می داند که هر کسی می تواند بدان وارد شود؟

ب - آیا انسان این حق را دارد که در هر حالتی برادر مؤمن خود را با عیوب و لغزشهای آشنا بگرداند؟

ج - آیا برای ما حلال است که در نبود مردم، از نقاط ضعف شان صحبت کنیم؟ و اگر این کار حرام است آیا بر حسب تفاوت انگیزه های روانی که باعث بروز چنین حرفهایی می شود، حکم آن نیز تفاوت می نماید؟

د - افشاگری و جریحه دار کردن و گسترش عیوب مردم، در کدام زمان کاری شرعی و اخلاقی است؟ آیا بر حسب اختلاف حالتها حکم فرق می کند؟

حمایت اسلام از زندگی فردی انسان

در پاسخ به سؤال نخست باید گفت که از نظر اسلام هر انسانی حرمت دارد و هیچ فردی حق ندارد که بدون رضایت انسان به زندگی خصوصی او سرک بکشد و یا

این که به اسرار وی تعدی روا دارد. زیرا این امر به معنای احترام گذاشتن به آزادی و کرامت اوست که قرآن کریم نیز آن را پذیرفته است. بنابراین انسان حق دارد که آزادی و کرامت خود را بکار گیرد و کس دیگری این حق را ندارد که با فشار یا احساس مسؤولیت در آن دخالت نماید.

به این دلیل اسلام تجسس در زندگی دیگران را حرام کرده است. در سوره حجرات خداوند متعال می فرماید: «وَلَا تَجَسَّسُوا»^۳ زیرا که تجسس، تعدی به آزادی انسان در حفظ اسرار فردی و حمایت از آن در برابر دیگران است. در حدیث شریف، پیامبر(ص) از تلاش برای تحقیق و اثبات گمانهایی که به هر یک از جنبه های زندگی خصوصی انسان دارد، نهی کرده است.

«إِذَا طَیَّرْتَ فَاْمُضْ وَإِذَا حَسَدْتَ فَلَا تَبِغْ وَإِذَا ظَنَنْتَ فَلَا تَحْقُقْ»^۴ «هر گاه بدگمان شدی در گذر و هر گاه حسد ورزیدی ستم نکن و هر گاه گمان بردی تحقیق نکن.» زیرا تلاش برای اثبات درستی گمانها و فسادها، تجاوز به زندگی خصوصی انسان است که بدون وجود کدام ضرورتی، فقط برای سیراب کردن غریزه فضولی درونی، انسان به سوی آن متمایل می شود .

در احادیث اهل بیت (ع) نیز برشمردن لغزشهای مؤمن برای تحقیر کردن وی یکی از نزدیکترین چیزها به کفر و دورترین چیزها از ایمان به حساب آمده است.

در حدیثی از امام محمد باقر (ع) آمده است:

«إِنَّ أَقْرَبَ مَا يَكُونُ الْعَبْدُ إِلَى الْكُفْرِ أَنْ يُوَاطَّعَ الرَّجُلَ عَلِيَّ الدِّينِ فَيُحْصِي عَلَيْهِ زَلَاتَهُ لِيَعْتَفَهُ بِهَا يَوْمًا مَا.»^۵

«نزدیکترین حالت بنده به کفر این است که بر اساس دین، فردی با فردی راه برادری را در پیش بگیرد و تمام لغزشهای او را بشمارد تا این که روزی با استفاده از آنها وی را سرزنش نماید.»

در حدیث امام صادق (ع) نیز آمده است:

«أدنى ما يخرج به الرجل من الايمان أن يؤاخى الرجل على دينه فيحصى عليه عثراته و زلاته ليعيره بها يوماً ما»^۶

«کمترین چیزی که فرد را از ایمان بیرون می برد، این است که بر اساس دین، فردی با فردی راه برادری را در پیش گیرد تا این که لغزشهایش را بشمارد و بدین وسیله روزی وی را تحقیر نماید.»

حتی در بعضی از متون دینی دیده می شود که برای انسان مؤمن حرام است که اسرار خصوصی خود را بازگو نماید به نحوی که موجودیت او را ویران نموده و حرمت او را خدشه دار نماید. زیرا برای انسان جایز نیست که حرمت خود را خدشه دار نماید. همین طور در متون دیگر می بینیم مؤمنان راهنمایی شده اند که وقتی مرتکب معصیت شدند، آن را بپوشانند. زیرا خداوند از انسان نمی خواهد که خود را رسوا سازد. در حدیث آمده است: «هرگاه به معصیته‌ها دچار شدید آن را بپوشانید.»

با توجه به آن چه آمد می توان چنین نتیجه گرفت که اسلام از زندگی خصوصی افراد حمایت به عمل آورده است. بنابراین اشباع حس فضولی فردی نمی تواند توجیه گر بالا رفتن از دیوارهای این زندگی باشد.

با این تشریح، اسلام باب مهمی از ابواب نقد رسواگرانه را که بر مدار عیبجویی و جریحه دار کردن می چرخد، می بندد. زیرا مانع از آن می شود که فرد شناخت فردی از عیوب و اسراری پیدا نماید که مردم سعی می کنند آنها را مخفی نمایند و به دیگران اجازه اطلاع یافتن از آنها را نمی دهند و فقط از طریق تصادف و یا نقل قول دیگران است که فرد ممکن است از آنها اطلاع حاصل نماید.

در این بین روزنامه نگاران با دیگران فرقی ندارند. پس همان گونه که برای روزنامه نگاران جایز نیست که صرفاً برای اشباع حس فضولی خود به زندگی خصوصی مردم سرک بکشند، همین طور برای این روزنامه نگاران جایز نیست که برای اشباع حس فضولی روزنامه نگاری خود به این کار مبادرت بورزند. آنها سعی می کنند که هر چه بیشتر از زندگی افراد فعال در عرصه های اجتماعی و سیاسی و اقتصادی سر

در بیاورند تا این که ستونهای روزنامه خود را از اخبار اجتماعی و سیاسی و اقتصادی پُر کنند و به این ترتیب بر تعداد خوانندگان خود که افشاگریهای فردی و اجتماعی روزنامه ها را پیگیری می کنند بیفزایند.

رو در رو کردن انسان با عیوبش

آیا این حق را داریم که در هر حالتی انسان را با عیوب و لغزشهایش روبرو کنیم؟ شاید پاسخ به این پرسش بر حسب تفاوت در انگیزه هایی که انسان را به این کار وامی دارد یا فضای روانی که این حرفها در روح و روان طرف دیگر ایجاد می کند، فرق نماید.

یکی از انگیزه هایی که ممکن است ما را وادار نماید که انسانی را با عیوبش رو در رو کنیم، نصیحت و راهنمایی است برای این که انسان موضعگیریهای اشتباه خود را اصلاح نماید یا انحراف خود را تغییر دهد. گاهی هم انگیزه تحقیر و توهین و آزار و اذیت و اهانت است برای این که شخصیت او خرد شود یا از احساس کرامت او کاسته شود.

در حالت اول اسلام تشویق می کند که انسان برادر مؤمن خود را با عیوب و خطاهایش روبرو سازد تا این که او را به سوی راه راست هدایت کند و از راه منحرف دور نماید. زیرا این کار روش عملی برای همکاری مؤمنان با یکدیگر برای تصحیح اشتباهات و تقویت شخصیت و رشد دادن خودشان در مسیر درست است. آن هم بر اساس این اندیشه اسلامی که حدیث آن را بیان می دارد:

«لایؤمن أحدکم حتی یحب لأخیه ما یحب لنفسه.»^۷

”هر یک از شما ایمان نیاورد مگر این که چیزی را که برای خودش دوست می دارد برای برادرش هم دوست بدارد.“

این از یک سو. از سوی دیگر با این حقیقت اجتماعی روبرو می شویم که معتقد است انحراف فرد می تواند تأثیر فراوانی روی درستی جمع بر جای بگذارد و آثار

منفی برای رشد و حرکت جامعه به وجود آورد چه این که رابطه تنگاتنگی بین جامعه و افراد آن وجود دارد.

بعضی از متون دینی با دو روش بر این نقد تأکید کرده اند:

یکی اینکه از نقد کننده می خواهد با روحیه مثبت انگاری و آگاهانه برای سازندگی و نه ویرانگری، به این وظیفه دشوار در برابر برادران ایمانی خود عمل نماید. این کار باعث می شود که فرایند نقد جنبه نصیحت و راهنمایی پیدا نماید.

دیگر این که از فرد مورد نقد قرار گرفته می خواهد که از نقد کننده سپاسگزار باشد و خیر اندیشی او را در این نقادی احساس نماید و از برادران خود بخواد که عیب هایش را برای او بازگویی نمایند برای این که او آنها را اصلاح نماید. همان گونه که خوبهائیش را هم برای او بازگو می کنند تا این که بر شمار آنها بیفزاید بدون این که در این امر دچار واکنش گرایشی شود.

روش اول در احادیث پیامبر گرامی اسلام (ص) و ائمه (ع) که از حقوق مسلمان بر مسلمان دیگر سخن می گویند آمده است. در یکی از احادیث، پیامبر اسلام سی حق را برای مسلمان بر مسلمان دیگر بر می شمارد و از جمله آنها این است که آنان را نصیحت نماید.

روشن است که نصیحت این است که انسان را به سوی موضعگیریهای درست و نه موضعگیریهای اشتباه راهنمایی نماید و در حالت مشورت خواهی، نظر بر حق را در اختیار او قرار دهد.

از جمله اینها احادیث شریفی است که مؤمن را آئینه برادر مؤمنش می داند. همان طور که در حدیث نبوی آمده است:

«المؤمن مرآة أخيه يميط عنه الأذى»^۸

«مؤمن آئینه برادرش است که آزار و اذیت را از او بر می دارد».

در حدیثی از امام صادق (ع) نیز آمده است:

«المسلم أخو المسلم هو عینه و مرآته و دلیله»^۹

«مسلمان برادر مسلمان است. او چشم و آینه و راهنمای او می باشد.»
در حدیث دیگر آن حضرت، حقوق مؤمن بر مؤمن را بر می شمارد و می فرماید:
«الحق الرابع أن تكون عينه و دليله و مرآته.»^{۱۰}

«حق چهارم این است: که باید چشم او و راهنمای او و آینه او باشد.»
شاید بتوانیم با عبارت «آینه بودن» به ماهیت روحیه ای که باید انسان مؤمن در ازای برادر مؤمنش داشته باشد، پی ببریم. ما می دانیم که وظیفه آینه این است که بدون گذاشتن تأثیر منفی، برای انسان عیبهایی را که در چهره دارد به خوبی آشکار نماید و این انگیزه را در او ایجاد نماید که به اصلاح و تغییر این عیوب بپردازد. به عبارت دقیق تر این که او را با عیبهایی که در صورتش وجود دارد روبرو گرداند تا این که فرد بتواند موضع مناسب در ازای آنها اتخاذ نماید.

اگر پذیرفتیم که مؤمن برادر مؤمنش است و سپس بدان افزودیم که باید راهنما و چشم او باشد، خود را با مبنای نقد رو در رو می بینیم. اساس نقد این است که نقد باید با هدف درست صورت بگیرد. هدف درست از نقد این است که انسان را با چیزهایی آشنا گرداند که شناخت آنها به آسانی میسر نیست. درست مانند عیوبی که در چهره انسان وجود دارد و بدون آینه نمی توانیم آنها را بشناسیم. همین طور عیبهایی که یک نابینا دارد و بدون چشمهای دیگران قادر به شناختن آنها نیست.

بنابراین باید در فرایند نقد محبت و دلسوزی را احساس نماییم درست مانند احساس فردی که سعی می کند تا نابینایی را به عیوبی که در صورت اوست و او آنها را به چشم نمی بیند آگاه نماید. در این صورت او برای این نابینا به مانند چشم نداشته اوست.

اما روش دوم در این حدیث تبلور یافته است که می فرماید:

«أحب إخوانی إلیّ من أهدی إلیّ عیوبی.»^{۱۱}

«محبوب ترین برادرانم پیش من کسی است که مرا به عیوبم آشنا بگرداند.»

این حدیث چنین به ما القا می نماید که احساس درونی ما در ازای کسی که دارد عیوب و اشتباهات ما را به گونه ای سرشار از محبت و نصیحت برای ما بازگو می نماید باید به مانند این باشد که خوبیهای ما را بیان می کند و یا هدیه با ارزشی به ما می دهد. در این حالت احساس سپاسگزاری به انسان دست می دهد. زیرا ارزش هدیه به اندازه ای است که مشکلی را برای انسان حل نماید و یا فایده ای را بر اساس نیازهای غریزی و یا امیال درونی اش، برای او تأمین کند .

در این صورت هیچ چیز بهتر از این برای انسان نیست که عیوبی که روح او را خدشه دار ساخته و کرامت او را ویران می سازد، در اختیار او قرار گیرد برای این که او آنها را از بین ببرد و صفا و پاکیزگی را به روح او و قوت و سلامت را به کرامت او بازگرداند.

شاید بعضی از شاخصه های این روش را در حدیث پیشین که مؤمن را برادر مؤمن محسوب می کرد هم دید. زیرا این حدیث در عین حالی که از مؤمن می خواهد همان گونه که نقش آینه را برای کشف عیوب خارجی ایفا می نماید، به بازنمایی عیوب درونی وی نیز مبادرت ورزد، همین طور برای مؤمن نیز چنین القا می نماید که او باید برادران خود را آینه در نظر بگیرد و همان برخوردی را که با آینه دارد با نصایح و راهنمایی های آنان نیز بنماید و همان گونه که از آینه می خواهد که عیوب او را به وی بنمایاند، از آنان بخواهد که صفات و اعمال او را مورد نقد قرار دهند.

این روش به این حدیث شریف منحصر نمی شود و می توان آن را در مناجاتهای انسان با پروردگارش هم دید. در دعای مکارم الاخلاق این عبارت را می بینیم:

«و وفقنی لطاعة من سددنی و متابعة من أُرشدنی.»^{۱۲}

”و به من توفیق ده تا از کسی که مرا به راه راست هدایت می کند اطاعت نمایم و از کسی که مرا راهنمایی می کند پیروی نمایم.“

این فراز از دعای مکارم الاخلاق، حرکت طبق راهنماییهای نقد در فرایند تغییر درونی و اصلاح عملی را نیازی دینی و انسانی می داند که نیازمند توفیق و عنایت

الهی است. این باعث می شود که انسان این رغبت معنوی را احساس نماید که در خشوع عبادت و معنویت دعا، چنین چیزی را از خداوند درخواست نماید.

خلاصه این که اسلام سعی دارد نقد کننده و نقد شونده را متوجه این امر نماید که با فرایند نقد آگاهانه و مخلصانه برخورد کنند. نقد کننده باید با آگاهی و محبت، اشتباهات دیگری را بازگو نماید و نقد کننده هم باید با آن هماهنگی حاصل کند و از این بابت احساس سپاسگزاری نماید و بر اساس آن عملیات تغییر را آغاز کند.

اما حالت دوم؛ حالتی است که در آن نقد سمت و سوی تحقیر و اذیت به خود می گیرد. در این حالت نقد به روش کینه توزانه ای تبدیل می گردد که در آن هدف فقط ویرانگری است. اسلام این روش را به صورت قاطعانه ای رد می کند و به انسان حق و آزادی انجام این نقد را نمی دهد.

در دو حدیث پیشین از امام باقر و امام صادق (ع) دیدیم که آن دو بزرگوار برشمردن عیوب برادر ایمانی را با انگیزه تحقیر و آزار و اذیت نزدیکترین چیزها به کفر و دورترین چیزها از خداوند متعال به حساب می آورد. در همه این احادیث دیده می شود که اذیت و تحقیر و خوار کردن مؤمن به هر صورتی که باشد محکوم شده است.

این را می توان در حدیثی از امام صادق (ع) هم دید که می فرماید:

«من أنب مؤمناً أنه الله عز وجل في الدنيا والآخرة»^{۱۳}

«هر کس مؤمنی را سرزنش نماید خداوند عزوجل او را در دنیا و آخرت سرزنش می نماید.»

در حدیث دیگری از آن حضرت آمده است:

«من غیر مؤمناً بذنب لم یمت حتی یرکبه»^{۱۴}

«هر کس مؤمنی را به واسطه گناهی تحقیر نماید، نمی میرد مگر این که همان گناه را مرتکب می شود.»

شاید راز این نفی و این همه سخت گیری آن باشد که اسلام تأکید ورزیده است روابط انسانی مؤمنان باید بر اساس احترام به کرامت انسان باشد. زیرا این همان چیزی است که احساس انسانیت را در او به وجود می آورد و در نتیجه در حفظ ارزش این روابط و رشد و تداوم و بالندگی و نقش مثبت آن در ساختن جامعه اسلامی سالم مشارکت می ورزد. جامعه اسلامی جامعه ای است که بر مبانی متینی چون محبت و احترام متقابل و رعایت حقوق همگان استوار است.

نقد غیابی یا غیبت

آیا برای ما حلال است که در غیاب مردم، آن چه از عیوب و نقصهایی را که از آنها می دانیم، بر زبان آوریم؟ آیا بر حسب تفاوت در انگیزه ها، حکم آن نیز فرق می نماید؟

برای این عمل در احادیث و گفته های فقهاء، اصطلاح غیبت بکار رفته است. اما ما سعی می کنیم که واژه دیگری را برای این عمل بکار بگیریم که با موضوع سخن ما همخوانی داشته باشد. ما برای این پدیده نقد غیابی را بکار می گیریم. اما باید گفت که چه از کلمه غیبت استفاده کنیم و چه نقد غیابی، حکم آنها یکی است و آن این است که قرآن کریم و سنت شریف، آن را به صورت قطعی رد کرده است. در قرآن کریم با آیه ای مواجه می شویم که در باره غیبت وارد شده است و آن را به گونه ای تحریم کرده است که حالتی از تنفر و اشمئزاز را در نفس انسان به وجود آورد.

خداوند متعال می فرماید:

«وَلَا يَغْتَبِ بَعْضُكُم بَعْضًا أَيُّجِبُ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا فَكَرِهْتُمُوهُ»^{۱۵}

”و هیچ یک از شما دیگری را غیبت نکنند، آیا کسی از شما دوست دارد که گوشت برادر مرده خود را بخورد؟! [به یقین] همه شما از این امر کراهت دارید.“

سیمای حقیقی غیبت این است که برادرت بمیرد و تو در برابر جنازه او بایستی و چاقویی هم در دست داشته باشی و در اطراف او مشغول به فعالیت باشی و هر دفعه

بخشی از گوشت برادر مرده خود را ببری و سپس آن را با ولع و حرص و لذت تمام بخوری. آیا زشت تر از این تصویر می توان یافت؟ آیا تصویری روشن تر از این برای انسانی که چنین کاری را انجام می دهد می توان ارائه داد؟ وقتی که زشتی این عمل را خوب درک کردی، آن گاه بیا و تصویر همانند آن را ببین. آیا عین همین احساس به تو دست می دهد یا نه؟ این تصویری از برادر توست که حضور ندارد و تو در زمان حیات او با عیوب و نقائص و اشتباهات او روبرو می شوی و عین همان کار را با او انجام می دهی. جسم او همان کرامت و شهرت و شخصیت اوست و چاقو همان کلماتی است که تو با آن بندهای بدن او را جدا می کنی و سپس به مانند گرسنه ای که سیر شود، احساس لذت و سیری می نمایی. هر دوی این تصویر یکی است اما با اندکی تفاوت.

کرامت انسان به مانند جسد او از همان حرمت و حقوق برخوردار است. به این ترتیب با نشر دادن عیوب و به دندان کشیدن جسد و قطع کردن گوشت مرده، کرامت انسان نیز از بین می رود. تصویر همان تصویر است ولی سؤال این است که چرا در هنگام غیبت آن تنفر و اشمئزاز به ما دست نمی دهد؟

شاید علت این امر به اینجا بازگردد که ما بیش از این که از جنبه های معنوی تأثیر پذیریم از جنبه های زنده محسوس متأثر می شویم. به همین دلیل از تصویر محسوس برای روشن کردن تصویر نادیدنی در زندگی استفاده شده است.

در حدیث شریف نبوی نیز می بینیم که پیامبر اعظم (ص) می فرماید:

«الغیبة أسرع فی دین الرجل المسلم من الأكلة فی جوفه»^{۱۶}

«غیبت در دین فرد مسلمان از خوره در درون او سریعتر عمل می نماید.»

در حدیثی دیگر آمده است که پیامبر عظیم الشان اسلام در سفارشی به ابوذر فرمود: «ای ابوذر! از غیبت بپرهیز. زیرا غیبت از زنا بدتر است. گفتم: چرا ای پیامبر خدا؟ فرمود: زیرا مردی که زنا می نماید و سپس به درگاه خداوند توبه می کند خداوند توبه او را می پذیرد. در حالی غیبت بخشیده نمی شود حتی اگر غیبت شونده آن را

ببخشد. ای ابوذر! دشنام دادن به مسلمان فسق است و جنگیدن با او کفر و خوردن گوشت او از معصیت‌های خداوند می باشد.^{۱۷}

غیبت چیست؟

در حدیثی از پیامبر اسلام آمده است که وقتی ابوذر از ایشان سؤال کرد غیبت چیست فرمود: یاد کردن برادرت با چیزی که آن را دوست ندارد.

ابوذر دوباره پرسید: اگر آن چیزی که گفته شده است در وجود او باشد؟

فرمود: بدان اگر چیزی را بگویی که در او هست او را غیبت کرده ای و اگر چیزی را که در او نیست بگویی، تهمت زده ای.^{۱۸}

در حدیثی از امام صادق(ع) آمده است که فرمود: "غیبت این است که چیزی را در باره برادرت بگویی که خداوند آن را بر وی پوشیده داشته است و بهتان این است که در باره برادرت چیزی بگویی که در وجود او نیست."^{۱۹}

با توجه به این دو حدیث شریف می توانیم به اشتباه بودن این گفته پی ببریم که می گوید: واژه غیبت بیانگر سخنی است که در نبود انسانی با بیان عیوب یا نقائص وی بر زبان می آوری و بدون این که حقیقت داشته یا راست باشد به وی بچسپانی. شاید این برداشت نادرست از غیبت باعث گردد که انسان غیبت خود را چنین توجیه نماید که او چیزی جز حقیقت را نگفته است و چنین عقیده داشته باشد که غیبت سخن دروغ است.

این دو حدیث شریف مفهوم غیبت را برای ما تعیین می نماید. یعنی غیبت بیان همان عیب پنهانی است که معمولاً در زندگی هر انسانی می تواند وجود داشته باشد. اما اگر این عیب در وجود او نباشد، بیان آن تهمت است. یعنی در تهمت، دروغ و اذیت کردن مؤمن جمع شده است.

آیا انگیزه بد، در این تحریم نقش دارد؟

بعضیها سعی دارند که غیبت را به انگیزه ربط دهند. از این رو انگیزه های درونی را دارای نقش مهمی در تحریم غیبت می دانند. یعنی وقتی می توانیم حکم به حرمت

غیبت دهیم که نیت بدی در باره غیبت شونده وجود داشته باشد مانند خرد کردن شخصیت و رسواگری و نظایر آن.

اما اگر نیت بدی وجود نداشته باشد و پای نیت خوبی هم در میان نباشد، - مانند این که بدون این که قصد خاصی در میان باشد، و تنها منظور، پر کردن اوقات بیکاری با داستانها و قضایای خوب و بد مردم باشد- حرام نیست.

اینها می خواهند طرز تفکر خود را با این فرمایش از امیرالمؤمنین (ع) توجیه نمایند که می فرماید: "هر کس در باره مؤمنی چیزی را بگوید که چشمانش ندیده و گوشهایش نشنیده است و با این کار اسباب سرافکندگی او را فراهم نماید و یا این که آبروی او را ببرد، او از جمله کسانی است که خداوند در باره آنها فرموده است: «إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَنْ تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ فِي الَّذِينَ آمَنُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ» ۲۰، ۲۱

می بینیم که این حدیث غیبت را در محدوده دوست داشتن گسترش زشتیها قرار می دهد که آیه کریمه برای آن وعده عذاب داده است. این امر نشان دهنده نیت بد در غیبت است. بدین ترتیب نتیجه قطعی گرفته می شود که اگر سخنی در بردارنده نیت بد نباشد، شامل این آیه کریمه نمی گردد.

ولی اینان در فهم این آیه دچار اشتباه شده اند. زیرا آیه بیانگر هر عملی است که سبب گسترش زشتیها شود. زیرا مسأله یک حالت روانی نیست که در باره انگیزه ها و نیات انسان حرف بزند و انسانها را به دو دسته تقسیم کند. دسته ای که در برخوردهای خود با مردم انگیزه های خوب دارند و دسته ای که در روابط خود با مردم انگیزه های بد دارند. بلکه این مسأله مسأله ای اجتماعی است که هدف از آن حمایت از انسان در برابر تعدی دیگران به حریم خصوصی وی از طریق افشا کردن اسرار و برملا کردن نقاط ضعف و موارد نقص و کمبودهاست.

همین طور منظور از آن حمایت از جامعه در برابر فضاهای نامناسب و ناگوار و سرشار از ضعفی است که حرفهای منکر و زشت در باره رسواییها و جرمهای دیگران در آن دامن زده می شود. چنین حرفهایی زمینه های مناسبی را برای رشد و

تکثیر بذره‌های زشتی و منکرات در جامعه به وجود می‌آورد. اگر این قضیه آن گونه باشد که ما بیان داشتیم، دیگر برای قصد نقشی باقی نمی‌ماند جز این که قصد یکی از عناصری است که زمینه چنین گفته‌هایی را فراهم می‌آورد. درست مانند سایر عناصری که به سوی این گونه حرفها دعوت می‌کنند و نیز مانند تمایل برای پر کردن اوقات فراغت با هر حرف و سخنی.

بسیاری از کسانی که کاری جدی برای پر کردن اوقات فراغت خود ندارند، بدون این که توجهی به ماهیت حرفهای خود داشته باشند، از هر دری سخن می‌گویند و اتفاقاً در این بین فردی هم از اسرار و عیوب دیگران باخبر است، نه به دلیل اهمیت خاص یا تمایل معینی، فقط به این دلیل که حرف آماده‌ای در اختیار دارد از آنها سخن به میان می‌آورد.

از این رو برای او مانعی وجود ندارد که حرفی بزند که ممکن است ارتباطی با موضوع نداشته باشد. حتی ممکن است به گفته شاعر «می‌بخشد و نگه می‌دارد ولی نه از روی بخل و نه از روی کرم» در قالب دیگری خوبها و کارهای نیک دیگران را نیز به تصویر بکشد.

بدین ترتیب می‌بینیم که نقد غیابی الزاماً از اراده تحقیر و افشاگری و اهانت سرچشمه نمی‌گیرد. بلکه صرف بیان عیب و نقاط ضعفی که انسان آشکار شدن و شیوع آنها را دوست نمی‌دارد- چه انگیزه خوب داشته باشد و چه انگیزه بد- در بر می‌گیرد. هدف اساسی حفظ کرامت و شهرت و اسرار انسان در برابر پرده‌داری و افشاگری با انگیزه‌های بیهوده یا نظایر آن است.

اسلام نمی‌خواهد که زندگی خصوصی افراد بازیچه سلیقه دیگران و خالی کردن عقده‌های درونی و خلأها و محرومیت‌های زندگیشان شود. از این رو هر گونه تعدی به زندگی خصوصی افراد را با حرف یا عمل حرام کرده است. به گمان ما راز حرام کردن غیبت همین است.

استثنای تحریم

افشاگری یا نشر عیبهای دیگران چه وقتی شرعی یا اخلاقی به حساب می آید؟ به بیان دقیقتر آیا حالتی استثنایی وجود دارند که در آن غیبت دیگران برای انسان حلال شود؟

این چهارمین سؤالی است با آن روبرو می شویم. زیرا در بسیاری حالات مجبور می شویم که به خاطر مسائل حیاتی که فرد یا جمع نمی توانند از آنان غفلت بورزند، از عیوب دیگران حرف بزنیم و نقاط ضعف آنان را برشماریم. زیرا هر گونه اهمالی در این زمینه به منافع عمومی مردم آسیب می زند و سبب بروز انحرافات بزرگی در زندگی آنان می گردد.

در چنین حالتی چه باید بکنیم؟

آیا باید از انسان بخواهیم که از حرف زدن در امور مردم بپرهیزد تا هر اتفاقی که خواست بیفتد؟ یا این که به او این آزادی را بدهیم تا در قضایایی که با آنها روبرو می شویم، حرف بزند و انتقاد نماید هر چند که سبب رسوا شدن دیگران و اهانت شدن به کرامت آنها گردد؟

نمی توانیم راه حل اول را برگزینیم. زیرا معنای آن جمود تشریح در برابر حالتی دشوار و ناتوانی در پویایی برای پرداختن به مشکلات دیگران است. این امر سبب می گردد که تشریح از زندگی مردم دور گردد و از ارائه راه حل‌های عملی بازماند. این با نقش اساسی تشریح که سوق دادن سهل و آسان زندگی به سوی اهداف آن است، همخوانی ندارد. در چنین شرایطی است که انسان احساس تنگنا نمی نماید و چنین نمی بیند که نیازهای حیاتی اش او را مجبور می کنند که زیر فشار خواسته هایی که در زندگی به سراغ او می آیند، در برابر تشریح دست به عصیان بزنند. بلکه به جای آن نسبت به شریعت کاملاً احساس آرامش و اطمینان می نماید. زیرا این شریعت برخاسته از واقعیات است و ریشه در آرمانگرایی و خیال ندارد.

تشریحی که مبتنی بر فهم واقعیت و ریشه های آن باشد، امکان ندارد جز این که زندگی با آن آرامش بگیرد و مردم با محبت و مهربانی و واقعیت گرایی بدان روی آورند بدون این که شکایتی از آن داشته باشند و یا از آن منحرف گردند.

بنابراین اسلامی که برای بالا بردن سطح زندگی مردم بر اساس واقعیت آمده است، ناگزیر باید تشریحش هماهنگ با این برنامه . پس نمی تواند در جاهایی که نیاز و مصلحتی وجود دارد، برای ما غیبت و نقد دیگران را حرام نماید. زیرا تحریم در این مورد دور شدن از درمان مشکلات ضروری یا مراعات مصلحت لازم است. در این صورت انسان گرفتار همان تنگناها و مشکلاتی خواهد شد که خداوند آن را نفی کرده است:

«وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ»^{۲۲}

”و در دین [اسلام] کار سنگین و سختی بر شما قرار ندارد.“

بنابراین طبیعی خواهد بود که راه حل دوم را برگزینیم و آن این است که در قضایای حیاتی که با متن زندگی در ارتباط است، غیبت بیرون از چارچوب تحریم قرار دارد. در این حالات در برابر خداوند مشکلی برای ما وجود ندارد که از عیوب دیگران سخن بگوییم هر چند که این امر به افشاگری و تحقیر هم بینجامد.

فقها در کتابهای فقهی خود بعضی از استثنایای تحریم را برشمرده اند و با تکیه بر دلایل شرعی از کتاب و سنت، فتوا به حلال بودن آنها داده اند:

۱. کسی که متجاهر به فسق است. یعنی کسی که آشکارا مرتکب گناه می شود بدون این که تلاشی در جهت پوشاندن آن صورت دهد. در این صورت غیبت او اشکالی ندارد. زیرا تمرد آشکار بر خداوند متعال باعث گردیده است تا زمانی که برای خودش احترام قائل نیست، برای دیگران هم احترام نداشته باشد.

در حدیثی از امام صادق (ع) آمده است:

«إِذَا جَاهَرَ الْفَاسِقُ بِفَسْقِهِ فَلَا حَرَمَةَ لَهُ وَلَا غَيْبَةَ.»^{۲۳}

”اگر فاسق فسق خود را آشکار نماید، حرمتی برای او نیست و او غیبت ندارد.“

بعضیها بر این عقیده هستند که این مورد اساساً غیبت به شمار نمی آید. زیرا غیبت نشان دهنده بیان عیب پوشیده است در حالی که تجاهر به فسق با پوشیدگی منافات دارد.

۲. غیبت ظالم برای مظلوم جایز است. چرا که خداوند متعال می فرماید: «لَا يُحِبُّ اللَّهُ الْجَهْرَ بِالسُّوءِ مِنَ الْقَوْلِ إِلَّا مَنْ ظَلِمَ وَكَانَ اللَّهُ سَمِيعًا عَلِيمًا»^{۲۴} "خداوند دوست ندارد کسی با سخنان خود، بدیها(ی دیگران) را اظهار کند؛ مگر آن کس که مورد ستم واقع شده باشد. خداوند، شنوا و داناست."

حتی در بعضی از متون دینی آمده است که پذیرایی نامناسب از میهمان نیز ظلم به او به شمار می آید و برای او این توجیه وجود دارد که از این مسأله سخن بگوید.

در تفسیر عیاشی پیرامون این آیه کریمه، از امام جعفر صادق (ع) روایت شده است: "من أضاف قوماً فأساء ضیافتهم فهو ممن ظلم فلا جناح علیهم فیما قالوا فیه."^{۲۵}

"هر کس گروهی را میهمانی نماید و در پذیرایی از ایشان کم بگذارد از جمله کسانی است که ستم کرده اند. پس برای میهمانان اشکالی ندارد که در این باره حرف بزنند."

شاید دلیل این جواز آن باشد که اگر ما نگذاریم مظلوم در باره ظلمی که بر او رفته است سخن بگوید، باب پیروزی یا گرفتن حق از ستمگر را به روی او بسته ایم. این

کار از یک سو یک دشواری بزرگ برای او به وجود می آورد و از سوی دیگر ظلم به او به شمار می آید.

جنبه منفی این کار آن است که سبب می شود به ظلم ظالم احترام بگذاریم و او را به ستمگری تشویق کنیم و این با آسان گیری و عدالت اسلام و عزم آن برای نبرد علیه ظلم و ظالمان منافات دارد.

آیه ای در قرآن کریم آمده است که علاوه بر آیه پیشین، این مفهوم را برای ما توضیح می دهد: «وَلَمَنِ انْتَصَرَ بَعْدَ ظُلْمِهِ فَأُولَئِكَ مَا عَلَيْهِمْ مِّنْ سَبِيلٍ * إِنَّمَا السَّبِيلُ عَلَى الَّذِينَ يَظْلِمُونَ النَّاسَ وَيَبْغُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ»^{۲۶}

”و کسی که بعد از مظلوم شدن یاری طلبد، ایرادی بر او نیست * ایراد و مجازات بر کسانی است که به مردم ستم می‌کنند و در زمین بناحق ظلم روا می‌دارند؛ برای آنان عذاب دردناکی است.“

۳. نصیحت مؤمن. اگر نصیحت مؤمن متوقف بر غیبت او باشد، این کار جایز است. همین طور وقتی فرد دیگری در باره ازدواج با زنی یا شراکت با فردی یا ارتباط با او در هر یک از جنبه های ارتباط، مشورت می‌خواهد و به خاطر نقصی که در زن وجود دارد و ازدواج با او زندگی را برای فرد تلخ می‌نماید یا شراکت با این شریک سبب ازبین رفتن اموال فرد می‌شود و یا این که در این رابطه مفسده ای وجود دارد، مصلحتی برای مشورت کننده وجود ندارد. در چنین حالتی می‌توانیم از عیوب آنها حرف بزنیم. حتی بعضی از فقها بر این عقیده هستند که حتی اگر از مشاور نظر هم در این باره خواسته نشود، اگر مفسده مهمی در بین باشد، آشکار کردن عیوب جایز است.

شاید مبنای این فتوا روایات بسیاری باشد که بر لزوم نصیحت مؤمن دلالت دارند که بعضی از آنها تقدیم گردید.

۴. اگر هدف غیبت کننده بازداشتن غیبت شونده از منکر باشد و غیر از غیبت راه دیگری برای این کار وجود نداشته باشد. برای مثال اگر بدانیم که فردی شراب می‌خورد و یا دزدی می‌نماید و این کار را پنهانی انجام می‌دهد و برای بازداشتن او از این کار راهی جز افشاگری و سخن گفتن از آن در برابر مردم وجود نداشته باشد. این کار ما باعث می‌شود که او به تنگنا بیفتد و این کار را ترک کند و کرامت خود را بدست آورد و خویشتن را حفظ نماید. در این صورت غیبت او جایز بلکه واجب است. چرا که به نهی از منکر با هر یک از شیوه های ممکنه دلالت می‌نماید.

۵. اگر نسبت به دین و میهن فرد غیبت شونده بیم وجود داشته باشد، در این صورت برای دفع ضرر این کار جایز است. همین طور در حالتی که فردی برای دشمن جاسوسی می‌نماید یا به سوی اندیشه های بدعتگرانه ای دعوت می‌نماید که

برای دین و میهن ضرر دارد. در این صورت برای ما جایز است که دست به هر افشاگری بزنیم تا این که اعتماد و احترام اینان نزد مردم از بین برود و با این کار تأثیرگذاری آنها در زندگی اجتماعی باطل شود.

اما اساس این حکم شرعی، مهمتر بودن دفع ضرر از دین و میهن نسبت به وارد آمدن ضرر به شهرت انسان بدعتگزار یا جاسوس و رسوا شدن او در بین مردم است. این قاعده کلی است که علمای اصول آن را متذکر شده اند. قاعده این است که هر گاه دو حکم متنافی با یکدیگر تزام حاصل نماید به نحوی که مکلف نتواند هر دوی آنها را انجام دهد، در این صورت در واجبات آن را که مصلحت آن مهمتر است و در محرمات آن را که مفسده آن بزرگتر است ترجیح دهد.

می توانیم این مفهوم را از حدیث نبوی استفاده کنیم که امام صادق (ع) آن را نقل کرده است. رسول خدا فرمود: «إِذَا رَأَيْتُمْ أَهْلَ الرِّيبِ وَ الْبِدْعِ مِنْ بَعْدِي فَأَظْهَرُوا الْبِرَاءَةَ مِنْهُمْ وَ أَكْثَرُوا مِنْ سَبِّهِمْ وَ الْقَوْلِ فِيهِمْ وَ الْوَقِيعَةَ وَ بَاهْتُوهُمْ كَيْلًا يَطْمَعُوا (أَوْ يَطْغَوْا) فِي الْفَسَادِ فِي الْإِسْلَامِ وَ يَحْذَرُهُمُ النَّاسُ وَ لَا يَتَعَلَّمُوا مِنْ بَدْعِهِمْ يَكْتَبُ اللَّهُ لَكُمْ بِذَلِكَ الْحَسَنَاتِ وَ يَرْفَعُ لَكُمْ بِهَ الدَّرَجَاتِ.»^{۲۷}

«اگر پس از من تردید افکنان و بدعتگزاران را دیدید، توجیه را از آنها بردارید و آنان را بسیار دشنام دهید و در باره آنها حرف بزنید و به آنان صدمه بزنید و آنان را متعجب نمایید تا این که در باره فساد در اسلام طمع (یا طغیان) نکنند و مردم را از آنان بازدارید و بدعتهایشان را از ایشان یاد نگیرید. خداوند به خاطر این کار برای شما حسنه می نویسد و به این جهت درجه شما را بالا می برد.»

۶. اگر بیمی برای زندگی فرد غیبت شونده وجود داشته باشد یا ضرری متوجه او باشد که جز با غیبت و افشاگری نشود این ضرر را از وی دفع نمود. در این صورت برای حفظ جان وی غیبت وی جایز است. زیرا مصلحت حفظ جان مهمتر از مفسده غیبت است.

۷. خدشه کردن در شهود. اگر دعوایی قضایی وجود دارد و مدعی شهود فاسقی را آورده است که فسق آنها برای دیگران آشکار نیست. در این صورت برای کسی که شهود فاسق را می شناسد، جایز است که در باره آنها هر چه را می داند خاطر نشان نماید تا این که قاضی بنا بر شهادت آنان حکمی ندهد. "اجماع دلالت بر جواز آن دارد. زیرا مصلحت عدم حکم به شهادت فاسقان نسبت به پوشیده داشتن فاسق و مانند آن اولویت دارد. بلکه خدشه کردن در راویان اولویت دارد. زیرا مفسده عمل به روایت فاسق بزرگتر از مفسده شهادت است و شهادت به زنا و غیر آن برای اقامه حدود همه به همین ملحق است."^{۲۸}

۸. پاسخ دادن به کسی که ادعای نسب ناحق کرده است. زیرا مصلحت حفظ نسب نسبت به رعایت حرمت غیبت شونده اولویت دارد.

۹. نقد آرای دیگران هر چند که این کار باعث برملا شدن کاستیهای صاحبان آرا شود. برای مثال مانند بد فهمی آنان روشن شود البته در جایی که حفظ حق و از بین بردن باطل بر این کار متوقف باشد.^{۲۹}

شیخ انصاری یک قاعده کلی ترسیم می نماید او در کتاب مکاسب محرمه می گوید: "از اخبار ارائه شده و غیر آن چنین استفاده می شود که غیبت برای انتقام گرفتن از مؤمن یا اذیت کردن او، حرام است. در صورتی که مصلحتی در رابطه با غیبت شونده وجود داشته باشد - عقل و شرع غیبت او را مهمتر از مصلحت احترام مؤمن و ترک غیبت او تشخیص دهد، بر طبق قویتر بودن یکی از دو مصلحت، این حکم واجب است. این حالت برای همه معصیتها در رابطه با حقوق خداوند و حقوق مردم وجود دارد. از این رو - معیار رخصت، وجود مصلحت غالب بر مفسده هتک احترام مؤمن است. و این بر حسب تفاوت آن مصالح و مراتب هتک مؤمن فرق می نماید و بر حسب قوت و ضعف درجه بندی می شود. چه بسا مؤمنی که آبروی او با چیزی از مصالح برابر ننماید. پس آن چه واجب است بررسی ترجیح بین مصلحت و مفسدت است."^{۳۰}

به این ترتیب به انعطاف تشریح در اسلام پی می‌بریم. در صورتی که تشریح برخاسته از مصلحت انسان در زندگی باشد، شریعت باید مصلحت را در نظر بگیرد و در یک حالت خاص دچار جمود نگردد. بلکه برای این که اسباب راحتی و آسایش و اطمینان و کرامت انسان را در برابر خداوند متعال در دنیا پیش از آخرت فراهم آورد، باید خیر و سلامت و برکت را در زندگی انسان به وجود آورد.

نقد به منظور ارزیابی دیگران

این وجه دیگری از نقد است که گاهی شدیداً نیازمند آن می‌شویم که به زندگی دیگران چشم بدوزیم تا این که به درکی دقیق و عمیق از آن دست یابیم تا این که تعامل ما با آنها بر اساس دلایل روشن و متین صورت گیرد و نه از روی دیدگاههای سطحی و حکمهای سریع. بدین ترتیب می‌توانیم شناخت درستی از جوامعی که در آن زندگی و فعالیت می‌کنیم بدست آوریم. بررسی طبیعی افرادی که جامعه از آنها تشکیل شده است راهی برای حرکت آگاهانه در زندگی است. زیرا هر حرکتی که بر حسب محاسبات دقیق فضای کار و افراد و شرایط آن صورت نگیرد، نمی‌تواند در جهت درست حرکت کند و به اهداف خود برسد.

در بسیاری از متون دینی به این جنبه از نقد در زندگی عملی ما اشاره شده است. یعنی پیرامون جنبه‌های پنهانی که نیازمند بررسی عمیق است، حس پرسشگری و فضولی را در درون ناقد برانگیخته است تا این که انسان بر طبق نشانه‌هایی که در ابتدای امر با آنها روبرو می‌شود، قضاوت ننماید.

روشهای متون در این زمینه با یکدیگر فرق دارند. بعضی از آنها از نمونه‌های بشری برای ما سخن می‌گویند که در حالت خاصی برای ما احساس اعتماد و اطمینان ایجاد می‌کنند ولی در مقام عمل نمی‌توانند نهان داشته‌های خود را مخفی دارند و موضع مخالف خود را بروز می‌دهند و آن سیمای حقیقی خود را که نتوانسته‌اند برای مدتهای طولانی مخفی کنند آشکار می‌کنند.

بعضی دیگر جهت دیگری را گرفته اند و سعی دارند که بسیاری از پدیده های خوب را از جنبه های گوناگون تفسیر نمایند. این امر باعث می شود تا زمانی که این پدیده اشتراکاتی با مفاهیم بد در بعضی از حالات و مفاهیم خوب در حالت های دیگر دارد، تعبیری قطعی از آن ارائه نشود.

نقد نمونه های مردم متقلب

در روش اول با این آیه کریمه برخورد می کنیم:

«وَمِنَ النَّاسِ مَن يَعْبُدُ اللَّهَ عَلَى حَرْفٍ فَإِنْ أَصَابَهُ خَيْرٌ اطْمَأَنَّ بِهِ وَإِنْ أَصَابَتْهُ فِتْنَةٌ انْقَلَبَ عَلَى وَجْهِهِ خَسِرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ ذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ»^{۳۱}

«بعضی از مردم خدا را تنها با زبان می پرستند [و ایمان قلبیشان بسیار ضعیف است]؛ همین که [دنيا به آنها رو کند و نفع و] خیرى به آنان برسد، حالت اطمینان پیدا می کنند؛ اما اگر مصیبتی برای امتحان به آنها برسد، دگرگون می شوند [و به کفر رومی آورند. به این ترتیب] هم دنیا را از دست داده اند، و هم آخرت را و این همان خسران و زیان آشکار است.»

این آیه برای ما بعضی از نمونه های زنده ای را به تصویر می کشد که ایمان خود را فقط در لحظه های خوش زندگی نشان می دهند. تا زمانی که مسؤولیتها و پیامدهای ایمان کاری به زندگی او ندارد، دلیلی برای دست کشیدن از ایمان ندارند و برای حرکت در مسیر ایمان مانعی برای آنها وجود ندارد.

اما اگر پای تجربه به میان آید و او با مسؤولیت ایمانی خود رو در رو شود، نزدیک شدن ایمان به زندگی باعث بروز مشکلات می شود و دشواریهایی را برای او به وجود می آورد و نیز ممکن است بعضی زیانها و رنجهایی را هم برای او به وجود آورد. در این صورت اگر فتنه ها بخواهند که ایمان او را امتحان کنند و حقیقت او را بیازمایند دیگر خبری از ایمان و مؤمنان نیست. اینان دچار عقب گرد و خسران آشکار می شوند که در آن انسان بدون توجه به ایمان و مسؤولیت های آن و حق و دشواریهای آن، منافع و لذتهای فردی خود را پیگیری می نماید.

این تصویر زنده این آگاهی را در جان ما دامن می زند که گول ایمان ظاهری افراد را نخوریم و پیش از تجربه ای آگاهانه که نقدی عمیق را سبب شود و به درون او راه یابد و حقیقت او را برای ما روشن نماید، در باره او قضاوت نکنیم.

در همین روش با آیات دیگری برخورد می کنیم: «وَمِنَ النَّاسِ مَن يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيُشْهَدُ اللَّهَ عَلَىٰ مَا فِي قَلْبِهِ وَهُوَ أَلَدُّ الْخِصَامِ * وَإِذَا تَوَلَّىٰ سَعَىٰ فِي الْأَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيهَا وَيُهْلِكَ الْحَرْثَ وَالنَّسْلَ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْفُسَادَ * وَإِذَا قِيلَ لَهُ اتَّقِ اللَّهَ أَخَذَتْهُ الْعِزَّةَ بِالْإِثْمِ فَحَسْبُهُ جَهَنَّمُ وَلَيْسَ الْمِهَادُ»^{۳۲}

و از مردم، کسانی هستند که گفتار آنان، در زندگی دنیا مایه اعجاب تو می شود؛ [در ظاهر، اظهار محبت شدید می کنند] و خدا را بر آنچه در دل دارند گواه می گیرند. [این در حالی است که] آنان، سرسخت ترین دشمنانند * [نشانه آن، این است که] هنگامی که روی برمی گردانند [و از نزد تو خارج می شوند] در راه فساد در زمین، کوشش می کنند، و زراعتها و چهارپایان را نابود می سازند؛ [با اینکه می دانند] خدا فساد را دوست نمی دارد * و هنگامی که به آنها گفته شود: «از خدا بترسید!» [لجاجت آنان بیشتر می شود] و لجاجت و تعصب، آنها را به گناه می کشاند. آتش دوزخ برای آنان کافی است؛ و چه بد جایگاهی است!

در این آیات، سیمای انسانی را می بینیم که از فصاحت و بلاغت خود برای فریب دادن مردم با وعده های شیرین و آرزوهای زیبا استفاده می نماید. او با بهره جستن از سوگندهای غلیظ با حرارت و حماسه از مکنونات قلبی خود سخن می راند. اما وقتی که به هدف خود دست یافت، پلیدیهای درونی او آشکار می شود، آن چنان ابهت گناه او را می گیرد که خود را فراتر از موعظه و واعظان دیده و هیچ توجهی به موعظه و هشدار و تذکر نکرده و در بین بندگان و بلاد الهی دست به فساد می زند.

این تصویر بسیاری از نمونه های بشری را نیز در اختیار ما قرار می دهد که در صحنه های سیاسی و دینی و اجتماعی با آنها برخورد می کنیم. کسانی که در وعده ها و حرفهای ایشان تردید داریم. این امر باعث می گردد که بدور از همه نشانه های

فریب و نیرنگ و حرفهای ساده و سطحی، حالتی از هوشیاری و حقیقت جویی را در ما به وجود آید تا به اطمینان و اعتماد دست پیدا نماییم.

اما ارزشمندی این روش که در آیات کریمه ارائه شده تبلور می یابد این است که شواهد زنده ای را از مبانی انتقادی نادرست مردم در ارزیابی دیگران به ما ارائه می دهد. آنان با این کار هم به خود و هم به دیگران آسیب می زنند. سپس انسان را به سوی نقدی آگاهانه و مبتنی بر اصولی به دور از انحراف و اشتباه راهنمایی می نماید.

نقد پدیده های فریبنده زندگی

اما روش دوم سعی می نماید که پدیده های خوب را با معانی متعددی تفسیر نماید تا پیش از هر گونه قضاوت عجولانه در مورد آنها، حالتی از هوشیاری را در برابر آنها به وجود آورد. در این مورد با بعضی از متون روایت شده از ائمه (ع) برخورد می کنیم.

امام علی (ع) حدیثی را از پیامبر گرامی اسلام روایت می نماید:

«لاتنظروا إلى كثرة صلاتهم و صيامهم و كثرة الحج والمعروف وطننتهم بالليل أنظروا إلى صدق الحديث و أداء الأمانة»^{۳۳}

”به بسیاری نماز و روزه ایشان و زیادی حج و نیکوکاری و شب زنده داری آنان نگاه نکنید بلکه به راستگویی و امانتداری آنان بنگرید.“

در حدیث دیگری از امام صادق (ع) آمده است:

«لاتعترفوا بكثرة صلاتهم و لابیصیامهم فإن الرجل ربما لهج بالصلاة والصوم حتی لو تركه استوحش ولكن إختبروهم بصدق الحديث و أداء الأمانة»^{۳۴}

”فریب بسیاری نماز و روزه آنان را نخورید. زیرا ممکن است که فرد به نماز و روزه عادت کرده باشد و اگر آن را ترک کند دچار وحشت شود بلکه آنان را به راستگویی و امانتداری آزمایش کنید.“

در این دو حدیث به صورتی قاطع معیار معروف مردم برای ارزیابی ایمان و دین فرد رد شده است. زیرا مردم بسیاری نماز و روزه و مداومت در انجام اعمال عبادی و اهتمام به کارهای نیک را معیار ارزیابی ایمان می دانند.

اما علت این نفی این است که بسیاری از آن اعمال از روی عادت صورت می گیرند. یعنی انسان با این اعمال انس و الفت می یابد و اگر آنها را ترک نماید، دچار وحشت می گردد و انجام آنها ریشه در ایمان و اخلاص عمیق ندارد. بنابراین چون این اعمال ریشه در درون انسان ندارد، نمی توانند معیار مناسبی برای ارزیابی و امتحان باشند. بلکه باید مقیاس دیگری را برای این کار برگزید که در بیشتر حالات اشتباه نمی کند و آن معیار راستگویی و امانتداری است. زیرا این دو ویژگی نشأت گرفته از ارتباط عمیق با حق است. خصوصاً اگر با منافع مادی انسان مخالف باشند.

برنامه ریزی امام زین العابدین (ع) برای نقد

در این روش با حدیثی از امام علی بن حسین زین العابدین (ع) برخورد می کنیم. اگر فردی را دیدید که ممکن است از جایگاه و منطق خوبی برخوردار باشد و در رفتارهای خود متواضع عمل نماید، فریب او را نخورید. زیرا بسیاری از افرادی که در بدست آوردن دنیا و ارتکاب محرمات ناتوانند، به خاطر ضعف نیت و سستی و ترس است. آنها هنوز مردم را معطوف ظاهر خود کرده اند. اینان اگر توان حرام داشته باشند، به سوی آن یورش می برند. اگر می بینید اینان از مال حرام دست برداشته اند، نباید فریب بخورید. زیرا شهوات مردم بسیار گوناگون است. بسیاری از کسانی که از ارتکاب حرام ابا دارند، اما اگر با زیبایی رویی روبه رو شوند، گناهکار از نزد او باز می گردند.

اگر اینها را دیدید فریب نخورید. زیرا اگر زمانش فرا رسد در خواهید یافت که بیش از ترک همه اینها، او چقدر گرفتار عقده عقلی است. او به سوی عقل متین و استوار باز نمی گردد و فسادهایی که بواسطه نادانی در آن گرفتار می گردد بسیار بیش از کارهای درستی است که با عقل خود انجام می دهد.

اگر در جایی خرد متینی را دیدید باز فریب نخورید تا در یابید که هواها و هوسها بر عقل اینها سیطره دارند و یا این که عقل اینها بر هواها و هوسهایشان مسلط هستند و آیا به ریاستهای باطل تمایل دارند و یا این که از آن پرهیز می کنند؟ زیرا در بین مردم کسانی هستند که برایشان لذتهای باطل بسیار بهتر و برتر از مال و ثروتهای مباح و حلال است از این رو همه این حلالها را برای بدست آوردن آن ریاست باطل وامی گذارند. تا جایی که اگر به ایشان گفته شود: از خدا پروا کن، آن چنان ابهت گناه او را می گیرد که او را به سوی جهنم و جایگاه بد می کشاند. او بی محابا راه گناه را در پیش می گیرد و اولین اقدام باطلش او را به سوی بدترین خسارها سوق می دهد. پس از این او به طغیان خود ادامه می دهد. حلال خدا را حرام و حرام خدا را حلال می کند و به از دست رفتن دینش توجهی ندارد. اگر ریاست را به او واگذار کنی، برای آن راه شقاوت را در پیش می گیرد. اینان همان کسانی هستند که خداوند بر ایشان خشمگین است و عذاب دردناکی را برایشان فراهم آورده است.

اما آن کسانی که هوا و هوسهای خود را تابع خواسته های الهی کنند و توان خود را در راه خداوند بکار گیرند، نسبت به بر عزت داشتن در کنار باطل، خواری در کنار حق بودن را به عزت جاودانه نزدیکتر می بینند و به خوبی می دانند اندک مشکلاتی که دامنگیر آنان می شود، به برخورداری از نعمتهای دائمی منجر می گردد و اگر از هواهای خود پیروی کنند، به عذاب دردناکی دچار می شوند که پایانی برای آن وجود ندارد. شما باید به این مرد دست یازید و به روش او اقتدا کنید و به پرودگار خود توسل جوید. زیرا او خدایی است که از او دعایی باز نمی گردد و خواسته ای از او ناامید نمی شود.

در این حدیث انگیزه های نهفته در پشت این پدیده ای خوب انسانی مورد تحلیل قرار می گیرد و سعی می شود مبانی اساسی نقد برنامه ریزی شود. همه این انگیزه ها مورد بحث و بررسی قرار می گیرد تا از همه آنها استفاده شود و حکم درست و مستند و مبتنی بر بررسی وسیع و دقیق و تحلیل عمیق، بیرون داده شود.

شاید همه اینها به اسلام باز گردد که از انسان می خواهد در نگاه به مردم و ارزیابی آنها، از ساده اندیشی و سطحی نگری فاصله بگیرد. زیرا این ساده گرایی سبب وارد شدن آسیب به ماهیت رابطه عملی مردم با یکدیگر و فهم فضایی که انسان در آن زندگی می نماید می شود. این امر باعث می شود که در زندگی انسان و زندگی دیگران، نابسامانی به وجود آید. چرا که ساده لوحی انسان را وامی دارد کسانی را تأیید نماید که سزاوار تأیید نیستند و با موضعگیریهایی همنوایی نشان دهد که در همه عرصه های فردی و اجتماعی زندگی با منافع و آینده امت اسلامی هماهنگی ندارند.

امام زین العابدین (ع) در دعای ابو حمزه ثمالی می فرماید: "هر گاه با تو مناجات نمودم، بهره ای از مناجات با تو نبردم. هر چه برای اصلاح درونم گفتم، بهره ای برابم حاصل نشد و هرگاه به محفل توبه کنندگان نزدیک شدم، بلایی برای من نازل شد که قدم را زایل نمود و بین من و حالت خدمت تو حائل شد.

ای آقای من! شاید مرا از دروازه ات رانده ای و از خدمت خود دورم کرده ای و شاید مرا دیده ای که حق تو را سبک شمرده ام پس مرا از خود دور ساختی یا شاید مرا دیده ای که از تو روی گردانده ام پس مرا طرد کردی یا مرا در مقام دروغگویان یافته ای پس مرا رد کرده ای یا شاید مرا دیده ای که نعمتهایت را سپاسگزاری نکرده ام پس مرا محروم ساخته ای یا شاید مرا در مجالس علما ندیده ای از این رو مرا وا گذاشته ای یا شاید مرا در زمره غافلان دیده ای و مرا از رحمت خود مأیوس کرده ای یا شاید مرا در مجلس بیکاران دیده ای پس مرا در بین آنان وا گذاشته ای یا شاید دوست نداری دعای مرا بشنوی پس دورم کرده ای یا شاید مرا به واسطه جرم و گناهم مکافات کرده ای یا شاید به خاطر حیای اندکم از تو مجازاتم کرده ای."^{۳۵}

در این فراز از دعا می بینیم که انسان باید موضعی درونی و معنوی اتخاذ نماید و وقتی که گرفتار موانعی چون کسالت و چرت زدگی و نداشتن روحیه ارتباط گیری خاشعانه با خداوند متعال است، سعی نماید با نماز و مناجات به سوی خداوند

نزدیک شود. در جایی دیگر می بینیم که انسان تمایل درونی دارد تا به نظافت معنوی بپردازد و درون خود را اصلاح نماید و با همه وجود به سوی خداوند توبه نماید، اما می بیند که با موانعی روبرو است که او را از مقصد دور می نماید و با مشکلاتی روبرو می شود که بین او و عزیمت در مسیر خیر و اصلاح روان حائل می شوند.

انسان با این دو حالت روبرو می باشد و سعی می نماید که برای آن دو تفسیر توجیه گری بیابد تا این که در نهایت ببیند مشکل کجاست و راه حل را بیابد. در اینجا فرایند به نمایش گذاشتن همه جنبه هایی که انسان را از خیر و نیکی باز داشته و بین او و پروردگارش حائل ایجاد می نماید آغاز می شود تا این که به صورت دقیق آن را تجزیه و تحلیل نماید و از این طریق به ارزیابی و بررسی وضعیت موجود بپردازد تا این که در نهایت به نتیجه ای قطعی منتهی گردد. این نتیجه قطعی در قالب آغاز عملیات اصلاح و تصحیح از طریق ریشه های عمیق مرتبط با مشکل تبلور پیدا می نماید.

شاید این روش بهترین راه برای خود انتقادی باشد. زیرا این روش بر شمارش کامل همه چیزها مبتنی است و هیچ یک از آن چیزهایی که با واقعیت در ارتباط است فروگذار نمی شود .

اگر کسی به دنبال تحقیق بیشتری باشد بسیاری از این نمونه ها را می تواند در ادعیه مأثوره پیدا نماید که سعی دارند انسان را به نقد کننده آگاه خود و زندگی خود در برابر خداوند متعال با اخلاص و معنویت و خشوعی تمام تبدیل کند.

علمای اخلاق موضوع خود انتقادی را در قالب بحثهایی چون محاسبه و مراقبه نفس مطرح کرده اند و بسیاری از تجارب عملی و ابزارهای گوناگون را در این رابطه در اختیار ما قرار داده اند. این تجارب و ابزارهای عملی دیدگاهی عمیق را در اختیار انسان قرار می دهند که می تواند در زندگی خود از آن استفاده نماید. برای این منظور می توان به کتابهایی چون احیاء العلوم غزالی و جامع السعادات نراقی و سایر کتابهای اخلاقی دیگر مراجعه کرد.

خود انتقادی چیست؟

خود انتقادی این است که انسان خود را مورد انتقاد قرار دهد یا این که امت اسلامی بخشهایی از خود را نقد نماید. این کار با تحلیلی عمیق و آگاهانه صورت می گیرد. برای این که نقائص و کاستیها و عوامل ناتوانی و عناصری که به بروز کاستی و نقص منتهی می شود، مشخص شوند.

این امر در فرد هم امکان پذیر است. او می تواند انگیزه های درونی خود را برای کار تحلیل نماید و عوامل بیرونی مؤثر در اتخاذ موضعگیریهای گوناگون را تعیین نماید. انسان ممکن است که افرادی را تأیید نماید و یا بعضی دیگر را رد کند. این موضعگیری می تواند با بعضی جنبه های فردی و یا جنبه های جمعی همراه باشد.

اگر انسان بخواهد از درون خود به ارزش عمل خود پی ببرد، می تواند انگیزه های پنهان شریک در پرداختن به این عمل را تحلیل کند. در این تحلیل ممکن است او به خصوصیت‌های خاصی پی ببرد که پیش از این آنها را عمومی خیال می کرده است. این موضعگیری می تواند تحت تأثیر عوامل متعددی قرار گیرد و انسان به دلایل عمیق تر و مؤثرتر پی نبرد و پس از تجزیه و تحلیل به وجود آنها پی ببرد و متوجه عوامل تأثیر گذار بیرونی بشود که اراده او را تحت فشار قرار می دهند.

عین همین امر در رابطه با امت اسلامی نیز مطرح است. با تحلیل موضعگیریهای مهمی که حوادثی در پی دارد یا حوادثی که به حیات فکری و سیاسی و اجتماعی و اقتصادی یورش می آورند و به پیشرفت یا عقب ماندگی منجر می شوند و آن را به سوی پیروزی یا شکست سوق می دهند ممکن است که عوامل تأثیرگذار آشکار شود.

در این جاست که نقش نقد معلوم می شود. نقد می آید و با تحلیل افراد مسؤول و تعیین عوامل تأثیرگذار عمومی و خصوصی و علل سود و زیان و موارد پیروزی و شکست، برای رسیدن به شناختی عمیق و فهمی گسترده از ماهیت موضعگیریها و ابعاد آن تحلیلی از همه اینها ارائه می دهد.

نیاز به خود انتقادی

نیاز ما به خود انتقادی از نیاز ما به شناخت ابعاد داخلی و خارجی خودمان نشأت می‌گیرد. این که نیاز داریم پدیده‌ها و حرکات اطراف خود را به خوبی بشناسیم. زیرا انسانی که خود را نمی‌شناسد، روند زندگی خود را هم نمی‌شناسد. نمی‌فهمد که اقدامات و گامهای او از کجا ریشه گرفته‌اند و به کدام سوی می‌روند. آیا این گامها ریشه در منفعت جویی‌های فردی دارد یا این که از مسؤولیت‌های عمومی او نشأت می‌گیرند؟ آیا او روندی رو به بالا دارد و یا این که به سمت قهقهرا سوگیری دارد؟

این امکان وجود دارد که امر برای انسان پیچیده شود در همان لحظاتی که منفعلانه عمل می‌نماید، گمان نماید به سوی حق گام بر می‌دارد. در حالی که اگر او خود را به درستی مورد بازرسی قرار دهد، برایش روشن می‌شود که خودمحوری اساس همه تحرکات او را تشکیل می‌دهد که از هیچ سویی به حق ارتباطی ندارد. زیرا انگیزه‌های واقعی به سطح محدود نمی‌شوند بلکه به صورت خودکار در اعماق وجود انسان جریان می‌یابد و فقط یک بررسی عمیق می‌تواند با تفتیش و تحلیل و محاکمه آنها را آشکار سازد. باقی می‌ماند انگیزه‌های ظاهری که ویژگیهای ظاهری عمل از آن متاثر است و چشم را فریفته می‌سازد.

در این صورت ما خود را با واقعیتی دینی و سیاسی و اجتماعی و اقتصادی روبرو می‌بینیم که در آن وارد شده و قرار گرفته‌ایم. ممکن است فهم این واقعیت تابع تفسیرات سطحی و عقب مانده ناشی از نگاه آبی باشد که تسلیم دلایل نزدیک و آماده‌ای می‌شود که به چشم می‌خورد بدون این که بخواهد و رای این اسباب و علل را مورد بحث و بررسی قرار دهد یا جنبه‌های دیگری را که از دور در به وجود آمدن یا رشد این پدیده نقش دارند بازشناسی نماید.

اما خطر این امر آن است که سیمای واقعی مشکل خدشه دار می‌گردد و باعث می‌شود که از راه حلهای واقعی برای تصحیح و درمان آن فاصله گرفته شود. ممکن

است بیماری و مرض مربوط به یک جنبه و درمان معطوف به جنبه دیگری باشد و نیز ممکن است مشکل مربوط به جنبه های متعدد و راه حل نشأت گرفته از جنبه واحدی باشد. در این صورت خطوطی که انسان برای رسیدن به فهم واقعیت و حل مشکل، روی آنها حرکت می نماید از بین می روند.

در این موضوع تفاوتی وجود ندارد که این موضعگیری در حیطه فردی باشد و یا اجتماعی و امت اسلامی به صورت عام. زیرا هر یک از آنها بر فهم حقیقی که در درمان واقعیت سهیم می باشد یا فهم نادرست که در پیچیده تر کردن آن سهیم است مبتنی می باشند.

بعضی اوقات امت اسلامی دچار شکستها و پیروزیهایی می شود و سعی می نماید که علل و اسباب شکست یا پیروزی را مورد بررسی قرار دهد. اگر این دیدگاه خاستگاه سطحی داشته باشد، سعی می کند که فقط جنبه های ظاهری قضیه را ببیند که باعث دور شدن از قضیه و حل شدن مشکل یا بررسی عملی مورد استفاده در آینده می شود. نیز ممکن است پیروزی را ناشی از توانایی ذاتی شناخت خودمان بدانیم و از باقی اسباب و علل مانند موضعگیری سیاسی جهانی و منطقه ای غفلت بورزیم که می تواند بعضی چیزها را تحمیل نماید و یا بعضی از عوامل مؤثر را ایجاد نماید و نتیجه این خواهد شد که ما قدرت را همه چیز بدانیم و گمان کنیم که این قدرت است که به مانند درگیریهای گذشته، اساس درگیریهای آینده را تشکیل می دهد. از این رو ما بر این اساس عمل می کنیم در حالی که موضعگیری سیاسی با موضعگیری در درگیریهای گذشته تماماً تفاوت می کنند.

ممکن است شرایط داخلی و بیرونی دشمن، در شکست او تأثیر داشته باشد. اگر ما این شرایط را در تحلیل خود وارد نکنیم، اگر شرایط پیروزی ما و شکست دشمن به هر نحوی دچار تغییر شود، ممکن است نتیجه به نفع دشمن شود. در حالت شکست ممکن است که عوامل مؤثر در آن را فراموش کنیم و برای توجیهی ساده که معمولاً

ملتهای شکست خورده برای حفظ آبرو و کرامت خود بدان می پردازند، به شرایط بیرون از اراده و قدرت خود مراجعه کنیم.

طبیعی است که در این صورت عوامل حقیقی موجود در رفتارهای عملی ما در عرصه های فکری و سیاسی و اجتماعی، هم چنان پنهان خواهند ماند و بدون این که متوجه آنها باشیم و یا حداقل آنها را وارد محاسبات خود نماییم، بیشترین تأثیر را خواهند گذاشت.

نکته ای پیچیده ای نیست که درک کنیم این کار باعث تثبیت شکست در آینده خواهد شد همان گونه که در گذشته سبب شکست گردید. زیرا ما در آینده نیز در محلهای شکست و آغاز راه چشم دوختن به بیرون از توانمندی و اراده خود قدم خواهیم گذاشت. بدون این که به اوضاع درونی خود توجه داشته باشیم که در ژرفای خود شکست را جای داده اند.

شاید هم نیاز ما به خود انتقادی در بررسی بعضی از وضعیتهایی باشد که به خاطر عاداتهای قدیمی یا سنتهای دیرپا یا نگاه نادرست تضمین کننده بعضی ارزشها یا بعضی اصول تلقی می شود و عقیده براین است که زوال این وضعیت خطر بزرگی برای ارزشها و مبانی می باشد. همین طور بسیاری اصرار دارند که پدیده های عقب مانده ای را انجام دهند که رنگ دینی و اجتماعی به خود گرفته اند و دلیلشان این است که این پدیده ها، عقیده و توازن و پیوند جامعه را با ارزشها حفظ می نماید و اگر ما این پدیده ها را از دست بدهیم، ضوابطی را که جامعه برای زندگی دینی و اجتماعی خود بدان نیاز دارد از دست داده ایم.

در این حالت نیازمند خود انتقادی هستیم برای این که بدانیم این وضعیت چگونه شکل گرفته و ریشه دوانیده است تا این که وجود خود را بر جامعه و دین تحمیل نموده است. سپس باید تأثیر معکوس آن را روی وضعیت دینی و اجتماعی که نشان دهنده عقب ماندگی است بررسی نماییم. پس از آن باید با درک وضعیت معاصر

بدانیم که چگونه می توانیم به ضوابط تازه ای به دور از هر گونه عقب ماندگی، دست پیدا کنیم تا عقیده و توازن جامعه را حفظ نمایم .

به صورت خلاصه می توان به این نتیجه قطعی رسید: نیاز ما به خود انتقادی از نیاز ما به کشف خود و زندگی، گفتارها، رفتارها، موارد قوت، موارد ضعف و ناتوانی مان ناشی می شود. علت همه اینها را باید بدانیم تا این که موارد قوت خود را متحول سازیم و موارد ضعف خود را کامل کنیم و تا آن جا که می توانیم نقاط ضعف خود را تقویت نماییم.

مورد دیگری که در آن شاید به خودانتقادی نیازمند شویم اوقاتی است که انسان در آن اوقات به خاطر بعضی شرایط اجتماعی، دچار خود بزرگ بینی می شود و بر اثر عوامل تأثیرگذار خاصی، بیش از آن که ارزش داشته باشد، به جایگاه بالاتری دست می یابد. در این حالت انسان بر اثر واکنشهای عاطفی، گمان می نماید که واقعاً دارای این شخصیت شده است و به این سطح والا دست یافته است. او در این صورت ممکن است که گرفتار غرور درونی شود و در نهایت به هلاکت بیفتد.

ارزش خود انتقادی در این جا به خوبی احساس می شود. زیرا به شخصیت خود آن گونه که هست شناخت پیدا می نماید و متوجه تواناییها و شایستگیهای واقعی خود می شود بدون این که دچار افراط و یا تفریط شود. در این حالت آن گونه که هست حرکت می نماید نه از طریق فربه انگاریهای بدون حساب و کتاب.

دعوت به خودانتقادی را می توان در این فراز از دعای مکارم الاخلاق به خوبی دید. امام زین العابدین (ع) می فرماید:

”اللهم لاترفعنی فی الناس درجة إلا حططنتی عند نفسی مثلها ولا تحدث لی عزاً ظاهراً إلا أحدثت لی ذلة باطنة بقدرها“^{۳۶}

”پروردگارا! مرا در بین مردم درجه ای بالا مبر، مگر آن که به همان اندازه نزد خودم پایین آوری و عزت ظاهری برای من پدید میاور مگر این که به همان مقدار برای خودم خواری پدید آوری.“

این دعا می خواهد انسان را متوجه موارد ضعفش نماید و وی را به اندازه طبیعی آن پایین آورد بدون این که گرفتار بزرگ پنداریهای ظاهری شود. زیرا اگر انسان گرفتار این بزرگ پنداریها شود، توازن و تعادل خود را در زندگی از دست می دهد. همین طور دعا از انسان می خواهد که عزتهایی که به دست می آورد نباید او را از موارد وضعی که در خود دارد بازدارد. در این صورت به عنوان نتیجه طبیعی خود انتقادی انسان احساس تواضع و ذلت درونی خواهد نمود.

همین حقیقت را می توان در فرمایش امام علی (ع) هم دید. وقتی که مردم آن حضرت را مورد ستایش قرار می دادند، می فرمود:

"اللهم اجعلنا خيراً مما يظنون واغفر لنا ما لا يعلمون"^{۳۷} "خدایا ما را بهتر از آن چه گمان می دارند قرار ده و آن چه را که آنان نمی دانند بر ما ببخشای."

ملاحظه می کنیم ستایشی که از آن حضرت می شود ایشان را از جنبه های دیگری که از دید مردم دور مانده، ولی در درون او وجود دارند، باز نمی دارد.

این روش بین حالتی که مردم از روی اخلاص و اعتقاد ستایش او را می گویند با حالتی که در آن مردم از روی تملق یا فریبکاری، او را می ستایند، تفاوتی قائل نمی شود. زیرا در هر دو حالت انسان در معرض غرور قرار می گیرد و این غرور سبب می شود که انسان توازن خود را در زندگی از دست بدهد و این چیزی است که اسلام آن را نمی خواهد.

چنین نمونه هایی را می توان در هیاتها و سازمانهای سیاسی دید که در ابتدا کارشان بر مدار درستی و توازن قرار دارد ولی دشمنانشان سعی می کنند که آنان را از درون متلاشی کنند یعنی فعالیتهای عادی آنان را خیلی بزرگ جلوه می دهند و با مطرح کردن شخصیتهای این سازمانها، روی بعضی از آنها تمرکز و تأکید می نمایند. نهایت کار به غرور کاذب می انجامد که در آن فرد خود را از هر نوع انتقادی برتر می بیند و اشتباهات خود را صحیح و انحرافات را درست و باطل را حق می پندارد بدون این که به انتقاد منتقدان و موعظه واعظان و ارشاد ارشاد کنندگان گوش بسپارد. این

امر باعث می شود که این دسته از رهبران به وادی خطاهای بزرگی بیفتند که بدون مقاومت عرصه های درگیری را یکی پس از دیگری به دشمن واگذار می نمایند. فرایند خود انتقادی در چنین حالتی، زنگ هشدار برای این واقعیتهاست پیش از این که بزرگ شود و در برابر درمان مقاومت نماید. زیرا خودانتقادی پیش از این که بحران پیچیده شود آن را بر ملا می نماید و کاروان پیش از این که در صحراها گم شود، به راه درست بازگردد.

از این رو قضیه خود انتقادی یک قضیه صرفاً نظری نیست که در موزه های نظریات قرار داشته باشد بلکه قضیه ای کاملاً عملی است که در آن فرد امت اسلامی با واقعیتی زنده بدور از هر گونه خیال روبرو می شود. برای این که از همه جوانب آن را بشناسد و تلاش نماید که به سوی پیشرفت و آینده حرکت نماید.

موضع اسلام در ازای خود انتقادی

وقتی به آن دسته از متون دینی که به مسأله خود انتقادی پرداخته و به آن فراخوانده اند نگاه می کنیم می بینیم که این متون بر آنند تا فضای درونی برای انسان نسبت به آن ایجاد کنند. این زمینه سازی یکی از امور ضروری می باشد. زیرا غیر طبیعی است که انسان در فضایی اقدام به خود انتقادی نماید که احساس کمال درونی می نماید و هر گونه نقیصی را قبول ندارد و خود را از هر نوع نقدی برتر و بالاتر احساس می نماید.

بر این اساس آیات کریمه آمده اند تا به انسان چنین القا نمایند که او بالاتر از شبهات نیست نقاط ضعف درونی بسیاری دارد که زندگی او را مورد یورش خویش قرار داده اند. در سوره یوسف آمده است:

«وَمَا أُبْرِيءُ نَفْسِي إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي إِنَّ رَبِّي غَفُورٌ رَحِيمٌ»^{۳۸}

”من هرگز خودم را تبرئه نمی کنم، که نفس (سرکش) بسیار به بدیها امر می کند؛ مگر آنچه را پروردگارم رحم کند! پروردگارم آمرزنده و مهربان است.“

«الَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبَائِرَ الْإِثْمِ وَالْفَوَاحِشَ إِلَّا اللَّمَمَ إِنَّ رَبَّكَ وَاسِعُ الْمَغْفِرَةِ هُوَ أَعْلَمُ بِكُمْ إِذْ أَنْشَأَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَإِذْ أَنْتُمْ أَجِنَّةٌ فِي بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ فَلَا تُزَكُّوا أَنْفُسَكُمْ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنِ اتَّقَى»^{۳۹}

«همانها که از گناهان بزرگ و اعمال زشت دوری می‌کنند، جز گناهان صغیره (که گاه آلوده آن می‌شوند)؛ آمرزش پروردگار تو گسترده است؛ او نسبت به شما از همه آگاهتر است از آن هنگام که شما را از زمین آفرید و در آن موقع که بصورت جنینهایی در شکم مادرانتان بودید؛ پس خودستایی نکنید، او پرهیزگاران را بهتر می‌شناسد.»

از این دو آیه می‌توان چنین فهمید که اسلام موافق این مطلب نیست که تا زمانی که انگیزه های درونی انسان را به سوی بدی و شرارت و گمراهی سوق می‌دهند نفس را تبرئه کنیم زیرا تا زمانی که انسان به این انگیزه ها پاسخ می‌دهد، چگونه می‌توان نفس را پاک پنداشت و آن را از نقائص و بدیها برکنار دانست.

بعضی از آیات سعی کرده اند که به صورتی صریح و روشن به بعضی از موارد ضعف پردازند تا این که انسان را متوجه آنها نماید و بکوشد که این ضعفها و بقیه اعمال و موضعگیریهای خود را مورد تجزیه و تحلیل قرار دهد و رفتارهای خود را مد نظر داریم داشته باشد.

خداوند می‌فرماید: «خَلِقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَجَلٍ سَأَرِيكُمْ آيَاتِي فَلَا تَسْتَعْجِلُونِ»^{۴۰}
 «انسان از عجله آفریده شده؛ ولی عجله نکنید؛ به زودی آیاتم را به شما نشان خواهم داد.»

و نیز می‌فرماید: «وَيَذَعُ الْإِنْسَانَ بِالشَّرِّ دُعَاءَهُ بِالْخَيْرِ وَكَانَ الْإِنْسَانُ عَجُولًا»^{۴۱}
 «انسان بدیها را طلب می‌کند آن گونه که نیکیها را می‌طلبد؛ و انسان، همیشه عجول بوده است.»

و نیز فرموده است: «يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُخَفِّفَ عَنْكُمْ وَخَلَقَ الْإِنْسَانَ ضَعِيفًا»^{۴۲}
 «خدا می‌خواهد کار را بر شما سبک کند؛ و انسان، ضعیف آفریده شده است.»

سپس آیات کریمه می آیند تا این که انسان را به این حقیقت متوجه کنند که او در برابر همه اعمال ریز و درشت خود پیش خداوند مورد سؤال قرار می گیرد. هدف این است که در درون او احساس عمیق به این نیاز را برانگیزد که او باید محاسبه دقیقی را صورت دهد تا این که عمل صالح را از عمل ناصالح جدا نماید.

آیات ذیل را بخوانید:

«يَوْمَ تَأْتِي كُلُّ نَفْسٍ تُجَادِلُ عَنْ نَفْسِهَا وَتُوَفَّى كُلُّ نَفْسٍ مَّا عَمِلَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ»^{۴۳}
 "روزی که هر کس به دفاع از خود برمی خیزد؛ و نتیجه اعمال هر کسی، بی کم و کاست، به او داده می شود؛ و به آنها ظلم نخواهد شد."

«وَقَفُّوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ»^{۴۴}

"آنها را نگهدارید که باید بازپرسی شوند."

«وَوَضِعَ الْكِتَابُ فَتَرَى الْمُجْرِمِينَ مُشْفِقِينَ مِمَّا فِيهِ وَيَقُولُونَ يَا وَيْلَتَنَا مَا لِهَذَا الْكِتَابِ لَا يُعَادِرُ صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا وَوَجَدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا وَلَا يَظْلِمُ رَبُّكَ أَحَدًا»^{۴۵}

"و کتاب در آن جا گذارده می شود، پس گنهکاران را می بینی که از آنچه در آن است، ترسان و هراسانند؛ و می گویند: «ای وای بر ما! این چه کتابی است که هیچ عمل کوچک و بزرگی را فرونگذاشته مگر اینکه آن را به شمار آورده است و همه اعمال خود را حاضر می بینند؛ و پروردگارت به هیچ کس ستم نمی کند."

سپس دعوت به سوی نقد و تأمل و تفکر در عملکرد انسان صورت می گیرد. این که انسان به اعمالی که پیش از این انجام داده است بیندیشد. هدف این است که انسان همه اعمال و رفتارهای خود را در دنیا به صورت دقیق کشف کند.

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُنْتُمْ نَفْسًا مَّا قَدَّمْتُمْ لُغَدًا وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ»^{۴۶} "ای کسانی که ایمان آورده اید از خدا بپرهیزید؛ و هر کس باید بنگرد تا برای فردایش چه چیز از پیش فرستاده؛ و از خدا بپرهیزید که خداوند از آنچه انجام می دهید آگاه است."

این آیات سعی دارند فضای روانی لازم برای انجام نقد درونی فراهم آورد تا این که انسان بداند چگونه با صداقت و ایمان با خداوند روبرو شود.

وقتی که در این زمینه به متون دینی مراجعه می کنیم می بینیم که پیامبر گرامی اسلام (ص) و ائمه اهل بیت (ع) همواره به صورتی واضح و روشن به محاسبه و خود انتقادی فراخوانده اند. در حدیث شریف نبوی آمده است:

”حاسبوا أنفسکم قبل أن تحاسبوا و زنونها قبل أن توزنوا“^{۴۷}

”نفس خودتان را پیش از این که مورد محاسبه قرار گیرید، محاسبه نمایید و آن را پیش از اینکه وزن شوید، وزن نمایید.“

در حدیث نبوی آمده است که آن حضرت به ابوذر فرمود:

”ای ابوذر! فردی در زمره باتقویان قرار نمی گیرد مگر این که مانند سخت گیر ترین شریکی که شریک خود را مورد حساسی قرار می دهد، نفس خود را به حساب بکشد و بداند که غذای او از کجاست و نوشیدنی او از کجا آمده است و لباس او از کجاست آیا از حلال است یا حرام.“^{۴۸}

از امام علی (ع) روایت شده است که پیامبر (ص) فرمود:

”أکیس الکیسین من حاسب نفسه و عمل لما بعد الموت“^{۴۹}

”باهوشترین باهوشان کسی است که نفس خود را محاسبه نماید و برای پس از مرگ عمل کند.“

فردی به امام علی (ع) عرض کرد: چگونه می تواند خود را محاسبه نماید؟

فرمود: چون صبح کرد و شام نمود به نفس خود مراجعه نماید و بگوید: ای نفس! این روزی که بر تو گذشت هیچ وقت به سوی تو باز نمی گردد و خداوند از تو می پرسد که در چه راهی آن را فنا کرده ای؟

چه کاری را در آن صورت داده ای؟ آیا حمد و سپاس خدای را به جای آورده ای؟ آیا نیازهای مؤمنی را برآوردی؟ آیا اندوهی را از او زودودی؟ آیا در نبود او از خانواده و فرزندانش مواظبت نمودی؟ آیا پس از مرگش از بازماندگانش مواظبت

کردی؟ آیا از غیبت برادر مؤمن خود دست برداشتی؟ آیا مسلمانی را یاری کردی؟ در باره او چه کردی؟

تمام کارهایی را که از او صادر شده است به یاد بیاورد. اگر این کارها خوب بوده اند خدا را سپاس گوید و به جهت این توفیق او را بزرگ بدارد و اگر معصیت یا کوتاهی به یادش آمد، از خداوند درخواست بخشش نماید و تصمیم بگیرد که دیگر آن را تکرار نکند.

ملاحظه می کنیم که در این حدیث، روشی عملی برای محاسبه ارائه می شود تا این که انسان در مقام عمل آن را بکار بگیرد. در این صورت موضوعی که انسان در فرایند محاسبه با آن روبرو می شود این است که چه کرده است؟ به این ترتیب جزئیات اعمالی که از او صادر شده است مورد تجزیه و تحلیل قرار می گیرد.

اما اگر موضوع محاسبه، انگیزه های عمل باشد، در پاسخ باید انگیزه های درونی که عمل از آن نشأت گرفته است، معین شوند. شاید هم قضیه، موضعگیری نادرستی باشد که از او صادر شده است و یا در آن مشارکت داشته است. در این جا این سؤال پیش می آید که چه عوامل تأثیر گذاری در شکل گیری این اشتباه، مشارکت داشته است؟

به هر حال امام (ع) در مقام تعیین روش محاسبه و نوع نقد نیست بلکه می خواهد الگویی را برای این کار ارائه دهد تا این که انسان در موارد مشابه آن را به کار گیرد. با توجه به این متون می توان چنین فهمید که اگر چه این متون روی محاسبه دنیوی تکیه داشته اند، اما در حقیقت برای رو در رو شدن با محاسبه در آخرت است. مسأله خود انتقادی فقط محدود به زندگی کنونی ما نیست بلکه از دو جهت بسیار فراگیر می باشد:

اول - حسابی که هدفش این است که انسان اعمال خود را در آخرت در برابر خداوند تصفیه نماید، از محاسبه ای که در معیشت کنونی خود داریم جدا نیست. زیرا زندگی ما با همه بدیها و خوبیها، ضعفها و قوتها، شکستها و پیروزیهایی که در

آن وجود دارند، در روز آخرت به واسطه آن مورد محاسبه قرار می‌گیریم. زیرا برای هر یک از جنبه‌های زندگی حکمی از سوی خداوند متعال وجود دارد که از انسان می‌خواهد آن را اجرا نماید و به او اخلاص داشته باشد. به این جهت انسان به خاطر طاعت خود پاداش می‌گیرد و به خاطر عصیان و تمرد خود مجازات می‌شود و فرقی ندارد که مربوط به اصل عمل باشد و یا نوع و ابعاد آن.

دوم - هدف احادیث این است که انسان را در فضای نقد و محاسبه قرار دهد تا این که او در این راستا حرکت کند. اگر انسان بداند که چگونه در ارتباط با آخرت خود را مورد محاسبه قرار دهد، نیز متوجه خواهد شد که چگونه در امور دنیا خود را محاسبه کند. زیرا راه و روش زندگی در بعضی از جنبه‌های آن با جنبه‌های دیگر هم خوانی دارد و هر چند که در بعضی جزئیات تفاوتی وجود داشته باشد، روش انسان در تقابل با زندگی و اقدامات خود تغییر نمی‌کند.

شاید روشن‌ترین واژه‌ای که بتواند مفهوم فراگیری از این اصل در دسترس ما قرار دهد، سخن پیامبر گرامی اسلام باشد که پیش از این بدان اشاره گردید: "زنوها قبل أن توزنوا" این حدیث از ما می‌خواهد فرایند ارزیابی را از درون و بیرون انجام دهیم، پیش از این که در ترازو و در معرض ارزیابی قرار بگیرد.

در بعضی از متون دینی دعوت شده است که پیش از وارد شدن در عرصه عمل، به نقد اقدامات و برنامه‌های آتی خود مبادرت بورزیم.

در نهج البلاغه امام علی (ع) می‌فرماید: "لِيَصْدُقَ رَأْيُ أَهْلِهِ، وَيُخْضِرَ عَقْلَهُ، وَلِيَكُنْ مِنْ أَوْلَادِ الْآخِرَةِ، فَإِنَّهُ مِنْهَا قَدَمٌ، وَإِلَيْهَا يَنْقَلِبُ. وَالنَّاظِرُ بِالْقَلْبِ، الْعَامِلُ بِالْبَصَرِ، يَكُونُ مُبْتَدَأُ عَمَلِهِ أَنْ يَعْلَمَ: أَعْمَلُهُ عَلَيْهِ أَمْ لَهُ" ۵۰

"پس باید امام و راهنمای مردم به مردم راست بگویند، و راه خرد پیماید و از فرزندان آخرت باشد که از آنجا آمده و بدانجا خواهد رفت، پس آن که با چشم دل بنگرد، و با دیده درون کار کند، آغاز کارش آن است که بیندیشد آیا عمل او به سود او باشد یا زیان او؟"

اگر این عمل به سود او می باشد، بدان مبادرت بورزد و اگر به ضرر او می باشد، آن را متوقف نماید. زیرا عاملی که دانش ندارد مانند کسی است که در غیر راه گام بر می دارد. در این صورت او به جز در موارد نیاز قدم بر نمی دارد ولی عاملی که دانش دارد، مانند کسی است که در راه روشن گام بر می دارد. بنابراین ناظر باید ببیند که آیا او به پیش می رود یا این که به عقب بر می گردد؟

دردهای بسیاری که از ائمه اهل بیت (ع) در میراث اسلامی برای ما باقی مانده است، نمونه های زنده ای از خود انتقادی را می بینیم که مبتنی بر تحلیل موضعگیریها و پدیدهها هستند، آن هم برای رسیدن به علل و اسبابی که در پدیدآیی این حوادث و موضعگیریها مشارکت داشته اند یا جنبه هایی که بر آنها تکیه دارند یا چشم اندازهایی که در آن بسر می برند. همه اینها به صورتی معنوی و آگاهانه در برابر خداوند شکل می گیرد برای این که انسان ابعاد پنهان و پیدای نفس خود را کشف نماید.

شاید بهترین و روشن ترین این نمونه ها، فرازهایی از دعای ابوحمزه ثمالی باشد که در سحرهای ماه مبارک رمضان خوانده می شود:

”پروردگارا! مرا چه شده است که هرگاه گفتم آمادگی گرفته ام و برای نماز در برابرت ایستادم و با تو مناجات کردم، وقتی که نماز خواندم، خواب آلودگی بر من مستولی کردی و چون با تو به مناجات پرداختم، مناجات خودت را از من گرفتی.“^{۵۱}

در نهایت در می یابیم که ما روی در روی قضیه نقد با همه الوان و اقسام آن قرار گرفته ایم تا با این دیدگاه اسلام مواجه شویم که از ما می خواهد در چارچوبی که خداوند از ما خواسته است، در مسیر آن حرکت کنیم. هدف این جنبه ویرانی و تخریب صرف نیست بلکه هدفش سازندگی و اصلاح و ارزیابی و ارائه تصویری واقعی، بدون کم و زیاد است.

پس از آن باید متوجه درون و اوضاع فردی و جمعی خودمان شویم تا بر اساس خود انتقادی که انگیزه ها و اعمال را برای نفس تجزیه و تحلیل می نماید و در

اسباب و علل پدیده ها و وضعیتها جستجو می کند، در آنها تجدید نظر کنیم تا این که در نهایت بدون پیچیدگی یا چرخش، با حقیقت ناب رو در رو شویم و به ساحل امن و امان برسیم که در آن انسان در برابر خدای متعال با حق و خیر و ایمان پیوند حاصل می کند.

بی نوشتہا:

۱. اصول النقد الادبی، احمد الشایب، ص ۱۱۵.
۲. همان.
۳. حجرات/۱۳.
۴. تحف العقول، ابن شعبه حرانی، دفتر انتشارات اسلامی وابسته با جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ج ۲، ۱۳۶۳ھ ص ۵۰.
۵. وسائل الشیعة، شیخ حر عاملی، تحقیق مؤسسه آل البيت لاحیاء التراث، ج ۱۲، ص ۲۷۴.
۶. الکافی، شیخ کلینی، ج ۲، ص ۳۵۴.
۷. مسند احمد، احمد بن حنبل، ج ۳، دارصادر بیروت، ص ۱۷۶.
۸. وسائل الشیعة، ج ۱۲، ص ۲۱۰.
۹. همان، ص ۲۰۴.
۱۰. همان، ص ۲۰۵.
۱۱. وسائل الشیعة، ج ۱۲، ص ۲۵.
۱۲. الصحیفة السجادية، دعاؤه فی مکارم الاخلاق و مرضی الافعال.
۱۳. وسائل الشیعة، ج ۱۲، ص ۲۷۷.
۱۴. همان.
۱۵. حجرات/۱۲.
۱۶. الکافی، شیخ کلینی، دارالکتب الاسلامیة آخوندی، ج ۴، ج ۲، ۱۳۶۵ هـ، ص ۳۵۷.
۱۷. وسائل الشیعة، ج ۱۲، ص ۲۸۱.
۱۸. همان.
۱۹. الکافی، ج ۲، ص ۳۵۸.
۲۰. نور/۱۹.
۲۱. وسائل الشیعة، ج ۱۷، ص ۲۱۱.
۲۲. حجج/۷۸.
۲۳. وسائل الشیعة، ج ۱۲، ص ۲۸۹.
۲۴. نساء/۱۴۸.
۲۵. تفسیر عیاشی، محمد بن مسعود العیاشی، المكتبة الاسلامیة تهران، ج ۱، ص ۲۸۳.
۲۶. شوری/۴۱-۴۲.



۲۷. الکافی، ج ۲، ص ۳۷۵.
۲۸. کتاب المکاسب، شیخ انصاری، ۱۴۱۵هـ ق م، ج ۱، ص ۳۵۴.
۲۹. همان، ص ۴۵.
۳۰. همان، ص ۴۶.
۳۱. حج/۱۱.
۳۲. بقره/۲۰۴-۲۰۶.
۳۳. عیون أخبار الرضا، شیخ صدوق، مؤسسة الاعلمی للمطبوعات، بیروت، ج اول، ۱۴۰۴هـ ج ۱، ص ۵۶.
۳۴. الکافی، ج ۲، ص ۱۰۴.
۳۵. فرازی از دعای ابوحمزه ثمالی.
۳۶. صحیفه السجادية، دعای مکارم الاخلاق.
۳۷. نهج البلاغة، حکمت ۱۰۰.
۳۸. یوسف / ۵۳.
۳۹. نجم / ۳۲.
۴۰. انبیاء / ۳۷.
۴۱. اسراء / ۱۱.
۴۲. نساء / ۲۸.
۴۳. نحل / ۱۱۱.
۴۴. صافات / ۲۴.
۴۵. کهف / ۴۹.
۴۶. حشر / ۱۸.
۴۷. وسائل الشیعة، ج ۱۶، ص ۹۹.
۴۸. همان / ص ۹۸.
۴۹. همان.
۵۰. نهج البلاغة، خطبه ۱۵۳.
۵۱. دعای ابوحمزه ثمالی.